

نظریه شخصیتی زیگموند فروید

ساختار شخصیت ؛ نهاد (Id) ، خود (Ego) و فراخود (Superego)

فروید در سالهای اولیه زندگی علمی اش شخصیت را به سه سطح تقسیم کرد: «هوشیار» ، «نیمه هوشیار» و «ناهوشیار».

1- هوشیار:

هوشیار تمام احساسها و تجربه هایی را در بر می گیرد که ما در هر لحظه خاص به آنها آگاه هستیم مثل این که مثلا من الان دارم چیزی می نویسم ، و صدای موسیقی را هم می شنوم.

از نظر فروید هشیار وجه کوچک و محدودی از شخصیت ماست. زیرا در هر زمان صرفا بخش کوچکی از اندیشه ها ، احساسها و خاطرات در آگاهی هوشیار ما موجودند. فروید ذهن را به یک کوه یخ تشبیه کرد. در این مقیاس هوشیار بخش بالاتر از سطح آب ، یعنی نوک قله کوه است.

2- ناهوشیار:

این بخش کانون نظریه روانکاوی فروید است و بخش مهمتر شخصیت را در بر می گیرد و با اینکه نامریی است ولی از وسعت بیشتری در زیر این سطح برخوردار است. ژرفای سترگ و تاریک ناهشیار در بر گیرنده ی غرایز ، آرزوها و امیالی است که رفتار ما را جهت دار و مشخص می کنند. بنابراین ، ناهشیار در بر گیرنده ی نیروی محرک عمده ای است که در پس رفتار ما موجود است و مخزن نیروهایی است که ما قدر به دیدن و کنترل آنها نیستیم.

3- نیمه هوشیار:

بخش نیمه هوشیار شخصیت در بین دو سطح هوشیار و ناهشیار قرار دارد و جایگاه تمام خاطرات ، ادراکها ، اندیشه ها و چیزهای مشابهی است که ما در حال حاضر به آنها آگاهی هوشیارانه نداریم ، اما به راحتی می توانیم آنها را به هوشیاری در آوریم. مثل خاطره ی فیلمی که شب قبل دیده ایم.

اما در سالهای آخر فروید در دیدگاه ها خود تجدید نظر کرد و تشریح سه ساختار بنیادی را مطرح ساخت : نهاد ، خود و فراخود.

الف - نهاد:

نهاد به عنوان سیستم آغازین و دیرینه شخصیت جایگاه یا مخزن تمام غریزه هاست و انرژی روانی کل ، یعنی زیست مایه (لیبیدو) را نیز در بر می گیرد. بنابراین ، نهاد ساختار نیرومند شخصیت است زیرا تمام نیروهای دو ساختار دیگر را تامین می کند.

از آنجا که نهاد مخزن غرایز است ، پس حیاتی است و به طور مستقیم با ارضای نیازهای بدنی ارتباط دارد. در واقع هنگامی که بدن در حالت نیاز است یک تنش یا فشار پدید می آید و از این رو ، ارگانسیم از طریق ارضاء کردن این نیاز در جهت کاهش تنش عمل می کند.

نهاد مطابق آنچه فروید «اصل لذت» نامید ، عمل می کند. نهاد به دلیل رابطه اش با کاهش تنش دارای کارکردی در

جهت اجتناب از درد و افزایش در لذت است.

نکته ی مهم آن است که نهاد در کارکرد کاهش تنش خود ، کوشش فراوانی برای ارضای فوری نیازهای خود می کند. نهاد به هیچ دلیلی - خواه آداب یا اخلاق یا پاره ای از الزامهای زندگی واقعی - پذیرای درنگ یا تاخیر در ارضاء نیست. نهاد این « دیگ لبریز از برانگیختگی جوشان » تنها یک چیز را می شناسد: « ارضای درونی ».

نهاد بدون توجه به آنچه فرد دیگری ممکن است بخواهد یا نیاز داشته باشد ، آدمی را به سوی آنچه می خواهد و در زمانی که آنرا می خواهد سوق می دهد، و ساختاری است که به شکلی ناب خودخواه و لذت جو ، ابتدایی ، غیراخلاقی ، اغواگر و بی پرواست.

علاوه بر این نهاد به هیچ وجه از واقعیت آگاه نیست. ما به شکل ساده تر می توانیم نهاد را به یک نوزاد تشبیه کنیم. هنگامی که نیازهای این نوزاد ارضاء نمی شوند با تحریکی وحشیانه جیغ می کشد و چنگ می زند. اما نمی داند چگونه خود را ارضاء کند. این را فروید اندیشه ی فرایند نخستین (thought Process-Primary) می نامد. اما در اثر رشد (اجتماعی شدن) کودک فرا می گیرد که باید برای ارضای نیازهای درونی اش شیوه های مناسبی را فراگیرد و نیروهای ادراک ، بازشناسی ، داوری و حافظه را که یک فرد بزرگسال برای ارضای نیازهایش آنها را به کار می گیرد ، رشد دهد. فروید این فرایندها را اندیشه ی فرآیند دومین (thought Process-Secondary) نامید.

ب - خود:

خود بخش آگاه تر و خردمندتر شخصیت است. او از « آگاهی به واقعیت » برخوردار است. به روش عملی قادر به ادراک و دستکاری محیط فرد است و مطابق با آنچه فروید اصل واقعیت (principle reality ، منطق حاکم بر موقعیت) می نامد عمل می کند.

قصد خود ، خنثی کردن تکانه های نهاد نیست ، بلکه کمک به نهاد در جهت کاهش تنش الزامی آن می باشد. خود از آنجا که به واقعیت آگاه است تصمیم می گیرد که چه زمانی و به چه شیوه ای غرایز می توانند به بهترین شکل ارضاء شوند و این تکانه ها را در مطابقت با واقعیت به تاخیر می اندازد ، یا تغییر جهت می دهد (مثلا به فرد می آموزد که در درون خانواده به محض احساس گرسنگی نمی تواند چیزی بخورد بلکه تا موقعی همه اعضای خانواده سر سفره بنشینند باید صبر کند).

خود به دو صاحب اختیار یعنی نهاد و واقعیت خدمت می کند و به طور ثابت میان خواسته های متعارض آنها میانجیگری و مصالحه جویی می نماید.

باید توجه داشت که خود هرگز از نهاد مستقل نیست. بلکه همواره پاسخ دهنده ی خواسته های نهاد است و تمام نیرو یا انرژی خود را از آن می گیرد.

پ- فراخود:

حال می رسیم به قسمت سوم ساختار شخصیت یعنی « فراخود » که مجموعه ای نیرومند و کاملا ناهشیار از دستورها و باورهاست که فرد آنها را در کودکی فرا می گیرد. فراخود مجموعه برداشتهای وی از درست و نادرست است. در زبان روزمره این اخلاق درونی را وجدان می نامیم و فروید آن را « فراخود » نامید. این بخش از شخصیت بین سنین 5-6 سالگی فراگرفته می شود و در فرایند رشد کودک کم کم این اصول ، هنجارها و قواعد را درونی می کند و به خود-کنترلی می رسد و در اینجا دیگر نیازمند رهنمودها و الزامهای والدین نخواهد بود بلکه خود به یک الزام درونی درباره ی رفتار خویش می رسد.

فراخود در نقش داور اخلاقی و به منظور پی جویی دایمی برای کمال اخلاقی ، مصمم و حتی بی رحم است. فراخود از نظر شدت ، نامعقولی و پافشاری نسجیده و پیگیرانه بر فرمانبرداری تفاوتی با نهاد ندارد. قصد آن ، نه به تعویق انداختن خواسته های لذت جویانه ی نهاد ، بلکه بازداري از همه آنهاست. فراخود نه برای لذت تلاش می کند (همچون نهاد) و نه

برای دستیابی به هدفهای واقع گرایانه (همچون خود) ، بلکه تلاش آن صرفاً در جهت کمال اخلاقی است.

[نسخه پاورپوینت نظریه شخصیتی زیگموند فروید \(ارایه شده در کلاس\) را دانلود کنید.](#)

ارایه اختصاصی از پایگاه تخصصی توسعه فناوری اطلاعات